

مدل‌ها و الگوهای مدیریت تنوعات هویتی و قومی: ارائه راه‌کارهایی برای ایران

علی اشرف نظری*

استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

بهاره سازمند

استادیار مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱/۲۷)

چکیده

فرض اصلی نویسندگان مقاله حاضر این است که «تنش‌زایی یا تعامل‌زایی تفاوت‌ها و تنوعات هویتی گروه‌های مختلف در حوزه‌های قومی، زبانی، مذهبی، ... نه امری ذاتی، بلکه برآمده از طرز تلقی‌ها، ادراکات و سیاست‌گذاری‌هایی است که سیاست‌گذاران هر نظام سیاسی اتخاذ می‌نمایند». به تعبیر روشن‌تر، صرف وجود تفاوت‌ها و تنوعات هویتی به معنای فرصت یا تهدید نیست، بلکه این نوع ادراک سیاست‌گذاران است که این تفاوت‌ها را تبدیل به فرصتی برای انسجام و همبستگی ملی و یا تهدیدی چالش‌برانگیز برای نظام سیاسی می‌نماید. این فرض به معنای نادیده گرفتن و یا رد عوامل تأثیرگذار دیگر در این زمینه نظیر سابقه تاریخی مشترک، نوع ادراک آن‌ها از یکدیگر، نقش نخبگان، عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی نیست؛ بلکه تأکید بر این مسئله است که با لحاظ همه این عوامل آن چه در تحلیل نهایی ماهیت تفاوت‌ها و تنوعات هویتی را رقم می‌زند، سیاست‌گذاری‌های هویتی رسمی صورت گرفته از سوی نظام سیاسی است که فرصت لازم را برای فعال‌سازی یا تضعیف این عوامل فراهم می‌کند.

واژگان کلیدی: ایران، همبستگی ملی، قوم، ادغام، تنوع، نظام سیاسی، سیاست‌گذاری

* Email: aashraf@ut.ac.ir

مقدمه

تنوع و ناهمگونی هویتی امری رایج و اصلی نسبتاً بدیهی در اکثر جوامع کنونی است که به نحوی گریزناپذیر بر رویکردهای سیاست‌گذارانه نظام‌های سیاسی در زمینه هویت سایه می‌افکند (Brown, 1993: 43). آنچه که در این میان همواره دغدغه اصلی محققان و پژوهشگران حوزه هویت و سیاست‌گذاری‌های هویتی می‌باشد، این است که چرا به رغم بدیهی بودن این تفاوت‌ها، در برخی جوامع از این تفاوت‌ها به عنوان «موهبتی طبیعی» و در برخی دیگر «منشأ همه بدی‌ها» تعبیر می‌شود. راز این واقعیت آمیخته با تفاسیر متناقض و گاه متعارض در چیست؟ چه عواملی در ادراک سیاست‌گذاران در ارتباط با مدیریت تنوع هویتی جامعه تأثیر می‌گذارد؟ چگونه می‌توان گروه‌های مختلف هویتی را در چارچوب سیاست‌ها و راهبردهای عمده اجتماعی با یکدیگر مؤتلف نمود؟ تا چه میزان ادراک سیاست‌گذاران در بروز اجماع و ائتلاف ملی یا تخالف و ستیزش هویتی تأثیرگذار می‌باشد؟ در جامعه ایران چگونه می‌توان مدیریت و سیاست‌گذاری مؤثر و کارآمدی در حوزه هویت اتخاذ نمود؟ تجارب پیشین ناظر بر توجه و ملحوظ داشتن کدام بعد از ابعاد هویت ایرانی بوده است؟

سیاست‌گذاری دربرگیرنده برنامه‌هایی سیاسی به منظور دستیابی به اهداف اجتماعی است. در واقع، سیاست‌گذاری منعکس‌کننده فعالیت‌های حکومت و مقاصدی است که برانگیزاننده حکومت برای اقدام جهت انجام دادن یا کنار گذاشتن اموری است که مستقیماً بر زندگی شهروندان تأثیر می‌گذارد (Birkland, 2005; Cochran, 1995). یکی از اهداف مهم سیاست‌گذاری عمومی حفظ همزیستی مسالمت‌آمیز در جامعه و ایجاد رویه‌هایی از طرق مسالمت‌آمیز و مشروع در مواجهه با تقاضاها می‌باشد. به رغم عدم امکان حل و فصل قطعی تفاوت‌ها، بهترین اقدامی که می‌توان انتظار داشت این است که بتوان تفاوت‌ها را به نحو موفقیت‌آمیزی مدیریت نموده یا اینکه آن‌ها را به طرُقی تنظیم نمود که به اندازه کافی برای همه گروه‌ها و طرفداران آن‌ها قابل پذیرش باشد و در نتیجه گرایش به تمایز و قطبی شدن جامعه را پیرامون شکاف‌های غیر قابل سازش کاهش داد (Esman, 2004: 172).

ماهیت جوامع امروزی به علت پیچیدگی و ترکیبی بودن آن‌ها چنان است که گونه‌های مختلفی از شکاف در درون آن‌ها وجود دارد. با این حال براساس دیدگاه‌های جامعه‌شناسان سیاسی، آنچه تهدیدساز تلقی می‌شود نه وجود شکاف، بلکه هم‌سو شدن شکاف‌های هویتی، سیاسی و اجتماعی به صورت متقاطع و تبدیل شدن آن‌ها به یک بحران فراگیر سیاسی است. در این میان کشورهای برخوردار از تنوع هویتی، ناگزیر از سیاست‌گذاری‌های خاصی جهت تحکیم مبانی همبستگی ملی هستند.

در عین حال، هدف کلی سیاست‌گذاری‌های هویتی، تنظیم مناسب پیوندهای هویتی در درون یک چارچوب سیاسی به شیوه‌ای است که ائتلاف ملی فراگیر و پایدار شکل گرفته و تداوم یابد. با وجود این اغلب، رویکردهای متفاوتی برای رسیدن به این هدف بر اساس ایدئولوژی، شرایط تاریخی، رویکردهای فرهنگی و ارزش‌ها و طرز تلقی‌های تصمیم‌گیرندگان و مردم طراحی می‌شود (ر.ک: گودرزی، ۱۳۸۵: ۹-۲۴۸).

فرض اصلی نویسندگان مقاله حاضر این است که «تنش‌زایی یا تعامل‌زایی تفاوت‌ها و تنوعات هویتی گروه‌های مختلف در حوزه‌های قومی، زبانی، مذهبی و ... نه امری ذاتی، بلکه برآمده از طرز تلقی‌ها، ادراکات و سیاست‌گذاری‌هایی است که سیاست‌گذاران هر نظام سیاسی اتخاذ می‌نمایند.» به تعبیر روشن‌تر، صرف وجود تفاوت‌ها و تنوعات هویتی به معنای فرصت یا تهدید نیست، بلکه این نوع ادراک سیاست‌گذاران است که این تفاوت‌ها را تبدیل به فرصتی برای انسجام و همبستگی ملی و یا تهدیدی چالش‌برانگیز برای نظام سیاسی می‌نماید. پایداری و فراگیری همبستگی ملی در جامعه ایران، از یکسو متکی به مناسبات نظام جمهوری اسلامی ایران با اقوام کشور و از سوی دیگر متکی به کم و کیف روابط اقوام با یکدیگر است. «اهمیت نقش مدیریت سیاسی در کم و کیف سیاست قومی در ایران، به ویژه با در نظر گرفتن نقش سنتی و تاریخی دولت از یک سو و فراگیری و برخورداری از یک شبکه متمرکز اداری از سوی دیگر مهم‌تر جلوه‌گر می‌شود» (حاجیان، ۱۳۸۰: ۱۴۶). این فرض به معنای رد عوامل تأثیرگذار دیگر در این زمینه نظیر سابقه تاریخی مشترک، نوع ادراک آن‌ها از یکدیگر، نقش نخبگان، عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی نیست؛ بلکه تأکید بر این مسئله است که با لحاظ همه این عوامل، آن چه در تحلیل نهایی، ماهیت تفاوت‌ها و تنوعات هویتی را رقم می‌زند، سیاست‌گذاری‌های هویتی رسمی صورت گرفته از سوی نظام سیاسی است که فرصت لازم را برای فعال‌سازی یا تضعیف این عوامل فراهم می‌کند.

در این مقاله، ضمن بررسی مفهوم همبستگی ملی، تأکید اصلی بر فهم آن دسته از سیاست‌هایی است که با هدف تنظیم روابط میان گروه‌های خُرد هویتی از سوی نظام سیاسی در درون مرزهای ملی تنسيق می‌یابد. در واقع، هدف اصلی این نوشتار نه بررسی زوایای هویتی یا تبار اقوام و گروه‌های زبانی و فرهنگی ایران، بلکه تأملی نظری در حوزه استراتژی‌های تدوین شده در زمینه سیاست‌گذاری‌های هویتی و ایجاد زمینه‌های مساعد جهت گفتگو درباره سازوکارهای مؤثر تحقق همبستگی ملی است. آشنایی با این الگوها و بررسی نتایج و پیامدهای آن‌ها، تجربیات ارزشمندی را در اختیار پژوهش‌گران و سیاست‌گذاران کشور قرار می‌دهد و به آن‌ها این امکان را می‌دهد تا در پرتو بررسی تطبیقی، به الگویی مناسب برای مدیریت تنوعات هویتی و قومی دست یابند.

دغدغه اصلی نگارندگان، فراهم نمودن زمینه‌های نظری لازم برای تقویت بیش از پیش همگرایی و انسجام ملی می‌باشد. این بحث حول محور الگوهای عام تنظیم روابط بین گروه‌های مختلف هویتی یا همان سیاست‌گذاری‌های اعلان شده از سوی نظام‌های سیاسی سازماندهی خواهد شد. این مقاله درصدد ارائه یک مدل نهایی نمی‌باشد، بلکه تجارب موجود در زمینه رویکردهای مرتبط با سیاست‌گذاری‌های قومی و هویتی را ارائه می‌کند و برخی تجارب حاصل از این سیاست‌گذاری‌ها را برای راهنمایی سیاست‌گذاران مورد توجه قرار می‌دهد. در پایان تلاش خواهد شد تا با مرور سیاست‌گذاری‌های هویتی در ایران به ارائه راهکارهایی در این زمینه پرداخته شود.

الگوها و مدل‌های سیاست‌گذاری‌های هویتی و قومی

سیاست‌گذاری چنان که «لیندبلوم» نمونه آن را در چارچوب «مدل عقلانی- تفهیمی» تصمیم‌گیری مورد توجه قرار می‌دهد، شامل مراحل چون توصیف و طبقه‌بندی ارزش‌ها، مشخص کردن اهداف سازگار با ارزش‌ها، شناسایی تمام گزینه‌های مربوط یا ابزار رسیدن به این اهداف، محاسبه تمامی پیامدهای ناشی از این گزینه‌ها و مقایسه آن‌ها و در نهایت انتخاب یک گزینه یا ترکیبی از آن‌ها است که ارزش‌های عالی را می‌تواند به حداکثر برساند (دی. تنسی، ۱۳۷۹: ۲۴۳). در تحلیلی دقیق‌تر فرایند سیاست‌گذاری شامل تصمیم گرفتن برای تصمیم‌گیری (جستجوی مسئله یا تهیه دستور کار)، تعریف مسئله، پیش‌بینی، تعیین اهداف و اولویت‌ها، تحلیل گزینه‌ها، اجرای سیاست، مشاهده و کنترل، ارزیابی و بازبینی و حفظ، ادامه یا پایان سیاست است. بنابراین سیاست‌گذاری به طور عام حاصل تأثیر سه فرایند مختلف بر یکدیگر است: فرایند مبتنی بر قدرت و نفوذ، فرایند سازمانی و فرایند عقلانی؛ در فرایند مبتنی بر قدرت و نفوذ رهبران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و گروه‌های نفوذ و عامه مردم مسئله‌ای را مطرح و خواهان حل آن از جانب دستگاه‌های مسئول می‌گردند. در فرایند سازمانی قوای مختلف حکومت و سازمان‌های مربوطه، مسئله‌ای را دریافت می‌نمایند و می‌کوشند تا بدان پاسخ گویند. پس از فرایند سازمانی، فرایند عقلانی آغاز می‌شود که شامل مجموعه‌ای از اقدامات برای تدوین خط مشی و ارزیابی خط مشی‌ها است. هر یک از این فرایندها باید جای مشخصی در سیاست‌گذاری داشته باشد. اگر توازن میان این فرایندها به هم خورد و یکی از این فرایندها بر سایر فرایندها غلبه نماید، نتیجه حاصله چندان وافی به مقصود نخواهد بود.

همبستگی ملی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی، عقاید، آراء، ارزش‌ها و هنجارها در گستره میدان تعامل جمعی که زمینه را برای تنظیم رفتار، مصالحه یا مشارکت مبتنی بر توافق متقابل، تعامل برای رفع نیازهای مشترک و اشتراک در

اراده، زبان و نماد و همکاری با دیگران برای وصول به هم‌فکری و همگامی است. پنج مؤلفه محوری این تعریف از همبستگی ملی را می‌توان به ترتیب وفاق میثاقی (بر پایه حقوق اساسی) (*Contractual Consensus*)، وفاق ارزشی (*Value Consensus*) (توافق بر سر آرمان‌ها و هنجارهای مشترک)، وفاق شناختی (*Cognitive Consensus*) (توافق بر سر شیوه‌های مشترک تفکر، احساس و عمل)، وفاق منزلتی (*status consensus*) (منزلت کسب شده در اجتماع) و وفاق نقشی (رفتاری که از فرد دارای یک منزلت معین یا مقام اجتماعی انتظار می‌رود) دانست (چلبی، ۱۳۷۲: ۱۷؛ چلبی، ۱۳۷۵: ۱۹-۲۵). همبستگی اجتماعی به معنای حضور مجموعه‌ای مفروض شامل یک یا چند موضوع، آرمان، هدف، باور، اصول، منافع و ارزش‌های مورد تعهد می‌باشد که با ویژگی‌هایی نظیر روابط مشترک میان افراد، رفتارهای تجویزی مشترک در قالب همکاری، مبادله، مسئولیت‌پذیری، رفتارهای نهی‌شده یا نگرش‌های مبتنی بر وجدان جمعی گروه همراه است. در واقع، همبستگی به معنای وحدت منافع، مقاصد یا هواداری‌ها در میان اعضای یک گروه و همراهی مسئولیت‌ها و منافع است که در وضعیت همدلانه با مفاهیمی نظیر «هم‌ذات‌پنداری»، «درک وضعیت»، «احساسات» و «انگیزه‌های دیگران» پیوند می‌یابد.

همبستگی ملی بیانگر وابستگی متقابل ساختاری میان افرادی است که بر پایه محوریت فرهنگ، حول محور باورها و اعمال مشترکی گرد آمده‌اند. همبستگی ملی در این چارچوب به معنای «حضور فیزیکی هم‌زمان مجموعه‌ای از افراد»، «احساس عاطفی مشترک» و «اشتراک در توجه و آگاهی متقابل» می‌باشد که در قالب عناصری مانند پیوندهای احساسی مشترک، فعالیت، تعامل و عناصر هنجاری اشتراکی قابل درک است (دوریان و فرارو، ۱۳۸۶: ۴-۳۳). لذا فرایند انسجام و همبستگی ملی ناظر به میزان و الگوی رابطه متقابل میان کنش‌گران، گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌های تمایز یافته است. در خصوص این رابطه سه متغیر وجود دارد:

الف) هماهنگی ساختاری و کارکردی بین کنش‌گران در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی با هدف تسهیل و پشتیبانی از اهداف و فعالیت‌های اجتماعی.

ب) وحدت نمادین کنش‌گران بر پایه میزان شکل‌گیری اهداف و فعالیت‌های اجتماعی حول محور نمادهای مربوط به ارزشیابی و ایجاد نظم رفتاری در جامعه.

ج) ثبات سیاسی به میزانی که اهداف و فعالیت‌های واحد اجتماعی توسط کنش‌گران بیرونی صاحب قدرت یا دولت از طریق استفاده از دستگاه قانون‌گذاری و استفاده از ابزارهای تحکم یا اجبار مشروع تنظیم شود (افروغ، ۱۳۷۹: ۸-۳۷).

سیاست قومی را می‌توان به منزله مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها، رویکردها، رفتارها و اقدامات دانست که از سوی حکومت در قبال اقوام موجود در یک جامعه اتخاذ می‌شود. سیاست قومی مشتمل بر اهداف، سیاست‌ها، مقاصد روشن و واضح در خصوص نحوه اداره،

کنترل و هدایت اقوام مختلف در یک واحد سیاسی است (حاجیانی، ۱۳۸۰: ۶-۱۴۵). در ادامه بحث، سه الگوی عام تنظیم روابط گروه‌های هویتی که عبارتند از روش سلطه، تقسیم قدرت و ادغام اجتماعی مورد توجه قرار خواهند گرفت. هریک از این روش‌ها حول محور دو مولفه محوری اجبار و اجماع قابل دسته‌بندی‌اند و سازوکارهای آن‌ها مرزهای میان اجبار تا اجماع را شامل می‌شود. برآیند کلی چنین روش‌هایی نیز به ترتیب یکسان‌سازی (Assimilation)، سیاست جذب اجتماعی (Social inclusion) و کثرت‌گرایی ائتلاف‌ساز (Coalition pluralism) است.

۱- روش سلطه با هدف یکسان‌سازی

روش سلطه مبتنی بر ساز و کارهای انضباطی قدرت و نوع نگاه امنیت‌محور به جامعه است که بر پایه آن علاوه بر تسخیر جسم و فیزیک مادی اتباع- شامل تکنیک‌های مجازات بدنی، زندان، محرومیت، تبعید، تحقیر، کوچ اجباری و نسل‌کشی- تلاش می‌شود تا روح ارزش‌ها و باورهای عمومی نیز به تسخیر همه جانبه قدرت درآید (ر.ک: هیندس، ۱۳۸۱؛ آر. کلدگ، ۱۳۸۰). در این روش از طریق نادیده گرفتن تفاوت‌ها، حذف تنوعات و به حاشیه راندن تمامی علایق و منافع خردگروه‌های هویتی تلاش می‌شود تمام ابعاد و مؤلفه‌های سطح خرد در «دیگ مذاب» کلان روایت ملی مستحیل شوند. در واقع تکنیک‌های یکسان‌سازی، فرایندهایی را در بر می‌گیرد که مشتمل بر شبیه‌سازی ایستاری، فرهنگی- رفتاری، ساختاری و مدنی است. «هدف سیاست‌های همانندسازی عبارت است از ترکیب زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه عاری از تفاوت‌های قومی است» (حاجیانی، ۱۳۸۰: ۱۵۳).

در نظام‌های مبتنی بر سلطه، روش‌های تخصیص، حتی اگر به صورت یک قانون رسمی نباشد، در عمل به نفع اعضای اجتماع مسلط بوده و دیگران (گروه‌های حاشیه‌ای) را یا کنار می‌گذارد و یا منتفع نمی‌سازد. تخصیص این منابع برای آن‌هایی که واجد شرایط عضویت در ادارات عمومی، سیاست‌گذاری زبانی، فرصت‌های آموزشی، استخدام در کارهای سودمندتر، دست‌یابی به سرمایه، اعتبار و پشتوانه، زمین و دیگر منابع اقتصادی و عضویت در انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی مشابه هستند، به کار برده می‌شود. این نوع نظام‌ها را می‌توان به دو نوع عمده تقسیم‌بندی نمود: «اقتدارگرا» (خودکامه) و «دموکراتیک».

نظام‌های اقتدارگرا (خودکامه) متمایل به بهره‌گیری گسترده از نیروهای رسمی - پلیس، نیروهای قضائی و ارتش - برای حفظ نظم می‌باشند. این نظام‌ها ممکن است از بسیج اجتماعات قومی، زبانی، نژادی و فرهنگی که احتمال دارد برای رژیم بحران‌زا باشند، جلوگیری به عمل آورند و این کار را هم از طریق خرابکار خواندن، سرکوب نمودن، زندانی کردن

رهبران و تهدید اعضای آنها انجام می‌دهند. نتیجه این شیوه برخورد این است که امکان ظهور هیچ‌گونه مخالفتی در مقابله با حکومت و ساختارهای رسمی وجود ندارد و هر گونه اعتراض مدنی و سیاسی با خشن‌ترین پاسخ‌ها مواجه خواهد شد. اقدام حکومت صدام حسین در استفاده از گاز سمی برای سرکوب شورش کردهای شمال عراق نمونه‌ای از کاربرد چنین روشی است (Premdas, 2002: 16-35).

نظام‌های اقتدارگرا ممکن است در راستای جذب و سازماندهی نیروهای قومی تلاش کنند، که این امر اغلب از طریق حمایت و کمک به سازمان‌هایی که به نام اجتماع قومی عمل می‌کنند و در عمل تحت کنترل و سرپرستی رژیم قرار دارند، صورت می‌گیرد. این روش از سوی اتحاد جماهیر شوروی [سابق]، در میان آن دسته از گروه‌های قومی که بی‌خطر به حساب می‌آمدند و هیچ‌گونه چالشی برای رژیم دربرداشتند و به تعبیری «به لحاظ شکلی ملی بودند، اما به لحاظ محتوایی سوسیالیست»، به کار گرفته شد. در واقع اگر چه به صورت اعلانی با احساسات ملی مدارا شده بود، اما قومیت‌ها تحت نظارت رهبران بومی مرتبط با حزب کمونیست قرار گرفته، به لحاظ سیاسی خنثی و بی‌اثر گشته و به‌علاوه پذیرای نظم موجود و رهبری اتحاد جماهیر شوروی [سابق] شده بودند.

دولت‌های اقتدارگرایی که پیچیده‌تر هستند، کنترل خود را بر گروه‌های قومی از طریق پذیرش حقوق آنها حفظ کرده‌اند، اما در عین حال به اقلیت‌ها قبولانده‌اند که دارای موقعیت مادون‌تری می‌باشند. بنابراین هزینه‌های کنترل را بدون اینکه به موقعیت مسلط آن دولت‌ها لطمه‌ای وارد سازد، کاهش داده‌اند. یک مثال آموزنده در این رابطه، سیستم «ملت» "Millet" بود که توسط امپراتوری عثمانی اجرا شد. در این سیستم حق اداره امور داخلی برای اقلیت‌های مسیحی و یهودی به رسمیت شناخته شده و به آنها اجازه داده شد تا نظام‌های حقوقی خاص خود را به کار گیرند. بنابراین دولت مسلمان عثمانی در حالی که امنیت، فرصت اقتصادی و بقای اقلیت‌های غیرمسلمان را تضمین می‌کرد، کنترل آرام و بدون مناقشه نظامی و سیاسی خود را بر آنها اعمال می‌نمود (Esman, 2004: 174-5).

نکته اصلی این است که رژیم‌های اقتدارگرا از ابزارهای سرکوب در جهت حفظ سلطه خود بر گروه‌های قومی مخالف یا آن‌هایی که به‌صورت بالقوه مخالف هستند، از طریق جلوگیری از شکل‌گیری بسیج سیاسی و سرکوب شدید مخالفت‌ها در هنگام ظهور آنها، استفاده می‌کنند. هنگامی که قدرت رژیم کنترل‌کننده به چالش کشیده شود، این دست‌کش مخملی و نرم به «مشت آهنین»^۱ تبدیل شده و در نتیجه حوزه عمل چندانی برای مخالفت‌های بالقوه، باقی نمی‌ماند. گروه‌های قومی ممکن است که بتوانند در درون یکسری از سازمان‌های

فرهنگی و مذهبی مجاز فعالیت کنند، اما در واقع این قدرت مرکزی است که تعیین می‌کند، آیا آن‌ها باید از بین بروند یا نروند؛ و اگر باید از بین رفته و منحل شوند، چه زمانی این اقدام می‌بایست صورت گیرد. مخالفین بالقوه نیز مجبور می‌شوند که به صورت مخفی فعالیت کرده، مقاومت‌های عمومی و همگانی را سازماندهی نموده، به دنبال حمایت‌های خارجی - فعالیت‌های دیپلماتیک، تبلیغاتی، آموزش نظامی، تأمین سلاح و منابع مالی - بوده و تحصن‌ها و مخالفت‌هایی را علیه نظام سیاسی تدارک ببینند. یکی از تاکتیک‌های پیچیده‌تر که به عنوان بدیلی برای سلطه حکومت‌های دموکراتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد، نادیده گرفتن مخالفت اقلیت‌ها، دور نگه داشتن آن‌ها از فرایندهای سیاسی و در نهایت برجسب مخالف و آشوب‌گر، کوتاه‌فکر و خرابکار زدن به آن‌ها می‌باشد.

بهره‌گیری از روش سلطه تنها به حکومت‌های اقتدارگرا محدود نمی‌شود، بلکه در دولت‌هایی که از آن‌ها به عنوان دموکراسی سیاسی یاد می‌شود، نیز اتفاق می‌افتد. در این دموکراسی‌های سیاسی، انتخابات قانونمند و آزادانه برگزار شده و در عین حال که آزادی بیان و مطبوعات وجود دارد و به تشکل‌های سیاسی نیز برای بیان آزادانه عقاید و دیدگاه‌های سیاسی اجازه داده می‌شود، اما به واسطه محوریت یافتن رأی اکثریت، حقوق اقلیت‌ها کاملاً نادیده گرفته می‌شود. نمونه کلاسیک این نوع حکومت‌ها ایرلند شمالی است که اکثریت پروتستان صرفاً در راستای منافع پروتستان‌ها عمل نموده و حقوق اقلیت کاتولیک همواره نادیده گرفته می‌شود (Esman, 2004:176).

به‌طور کلی روش سلطه با هدف یکسان‌سازی ناظر بر تلاش دولت‌ها برای استحاله ارزش‌ها و ممیزات هویتی گروه‌های مختلف در جریان ارزش‌های کلان (ملی) از طریق به کارگیری ابزارها و شیوه‌های مستقیم و بعضاً غیر منقطع سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی است که به گونه‌ای ساختاری و بدون لحاظ ظرافت‌های لازم، به صورت مسالمت‌آمیز و غیر مسالمت‌آمیز پیگیری می‌شود. هدف سیاست‌های یکسان‌سازی عبارت است از ترکیب (جذب) زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به منظور ایجاد جامعه‌ای بدون تفاوت‌های هویتی که هدف آن کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری بین گروه‌های مختلف و ایجاد جامعه‌ای متجانس و همگن است (مارجر، ۱۳۷۷: ۸۱-۱۵۳).

۲- روش تقسیم قدرت با هدف جذب و ادغام اجتماعی

این روش دربرگیرنده فرایندهایی است که از طریق آن‌ها تلاش می‌شود ضمن پذیرش حق تعیین سرنوشت محلی، وفاداری‌های عمومی از طرقی نسبتاً مسالمت‌آمیز جایگیر شود. نظام برخوردار از روش تقسیم قدرت، مجموعه‌ای اساساً سازگار از گرایش‌ها، فرایندها و نهادهایی است که در آن هنر حکومت این است که بتواند علاوه بر پاسخگویی به خواسته‌ها و

اعتراضات، در جست‌وجوی منافع مشترکی باشد که برای همه گروه‌های هویتی سودمند بوده و کم و بیش منافع و هزینه‌ها را برابر تقسیم نماید. در نظام‌های تقسیم قدرت، مخصوصاً در اجتماعات متحدساز، قواعد تخصیص‌دهنده منابع طوری طراحی شده‌اند که دستیابی مشترک به منابع کمیاب و باارزش نظیر اشتغال، آموزش و استخدام به نسبت تعداد جمعیت هر یک از گروه‌ها باشد و تبعیضی در این زمینه احساس نشود. قاعده پذیرفته شده در این نظام این است که میانه‌روی و احترام به طرف مقابل برای بیان منافع خود، حتی به صورت اعتراض شدید و تهاجمی، به رسمیت شناخته شده است. این بدان معنا است که مکانیسم‌های حکومت در نظام‌های فدرال متحدساز جهت تأمین و تضمین کارآیی و مشروعیت، باید به نحوی باشد که منجر به توافقات بر پایه رأی اکثریت مؤتلف شود؛ با این هدف که هیچ یک از طرفین برای طرف مقابل به‌عنوان برنده کامل یا بازنده کامل ظاهر نشود.

بارزترین نمونه کاربست چنین روشی، نظام فدرالی ایالات متحده است که در دهه‌های اخیر (۱۹۷۰ به بعد) به سوی این سیاست گرایش یافته است. یکی از تقاضاهای مهم مناطق فدرالی شده قومی، تأثیرگذاری بیشتر در حکومت مرکزی به‌عنوان ابزاری برای حفظ منافع خود و مخصوصاً تقویت ادعاهای خود بر سر منابع مالی حکومت می‌باشد. بنابراین، تصور می‌شود که رقابت منطقه‌ای برای کسب منابع از حکومت مرکزی یک واقعیت اساسی در نظام‌های فدرال باشد. این مسئله مخصوص زمانی که واحدهای تشکیل دهنده حکومت فدرال، نماینده اجتماعات قومی مختلف نیز باشند شدیدتر و حادثتر می‌گردد. یکی از بدیل‌ها برای فدرالیسم قومی در جهت کاهش ستیزه‌جویی قومی در این مناطق، تبدیل مناطق قومی به چندین ایالت و استان می‌باشد. هر کدام از این واحدها به منظور کسب بهره و سود مجزا برای خود و به حداکثر رساندن سهم خود از خدمات و بودجه حکومت مرکزی تلاش خواهند کرد و بنابراین نقش مؤلفه‌های قومی در رفتار سیاسی آن‌ها کاهش پیدا می‌کند. علی‌رغم وجود مناطق قومی عمده، هیچ ایالتی به تنهایی قادر نمی‌باشد که ثبات حکومت مرکزی را تهدید کند. این شکل از مهندسی سیاسی توسط نظامیان حاکم بر نیجریه متعاقب وقوع جنگ داخلی ویرانگر در آن کشور در فاصله زمانی ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ دنبال شد. سی و شش ایالت جایگزین سه خودمختاری منطقه‌ای قومی عمده شد که هر کدام از این ایالت‌ها، نهادها و منافع سیاسی جداگانه‌ای داشتند. تأثیر این امر، کاهش شدت وحدت قومی و خصومت بین اقوام "یوروبای"، "ایبو"^۲ و "هائوسا - فولانی"^۳ بود. با این همه، این مسئله سبب پایان یافتن خشونت قومی در

۱- Yoruba: که ۱۶/۶ تا ۲۰ درصد کل جمعیت را به خود اختصاص داده‌اند.

۲- Ibo: که ۱۶/۶ تا ۱۸ درصد کل جمعیت را به خود اختصاص داده‌اند.

۳- Hausa-Fulani: که ۲۸ تا ۳۰ درصد کل جمعیت را به خود اختصاص داده‌اند.

نیجریه نشد و یکسری درگیری‌های مرگبار بین مسلمانان و مسیحیان و اجتماعات قومی کوچکتر در چندین ایالت نیجریه رخ داد (Esman, 2004:181-2).

در مجموع، این نوع از مدیریت، یک نوع ترتیبات شکننده است که نیازمند رهبری سیاسی کارآمد، ماهر و دارای اراده صحیح و درست می‌باشد. چرا که نظام‌های متحدساز، به واسطه شکننده بودن ائتلاف‌ها بعد از گذشت مدت زمانی نسبت به خطر فروپاشی آسیب‌پذیر می‌شوند. در این روش، زمانی که ترتیبات از دست رهبری ائتلافی خارج شود، آسیب‌پذیری سیستم در برخورد با بن‌بست‌های پیش‌رو بیشتر می‌شود. اگرچه این روش ممکن است منازعه را به حداقل برساند، اما نمی‌تواند آن را کاملاً از بین ببرد. فرایند برتری‌جویی که توسط طرفداران افراطی هر کدام از طرفین و گروه‌ها صورت می‌گیرد، سبب تهدید بیشتر نظام‌های متحدساز می‌شود. این زیاده‌خواهی از جانب هر کدام از طرفین باعث اتحاد ضمنی آن‌ها در جهت تضعیف توافق مبتنی بر سازش که توسط رهبران میانه‌روتر آن‌ها صورت گرفته است می‌شود. در نظام‌های متحدساز این امر نیز ضروری به نظر می‌رسد که رهبران میانه‌رو تأثیر و نفوذ خود را در میان اجتماعات خاص و مربوط به خودشان حفظ کنند و بتوانند زمینه را برای اجرای توافقات صورت گرفته فراهم آورند. میانه‌روهای ایرلند شمالی علی‌رغم دست‌یابی به توافقی متحدساز در سال ۱۹۹۸، به دلیل عدم توانایی مهار هواداران افراطی خود، نتوانستند زمینه را برای اجرای توافقات صورت گرفته فراهم آورند (Reilly, 2001).

۳- روش ادغام‌گرایانه با هدف کثرت‌گرایی ائتلاف‌ساز

طرفداران این روش با تأکید بر تکثر در برابر یگانگی، تأکید می‌نمایند که اهداف و چشم‌اندازهای سیاسی در بستر چندگانگی و تنوع معنا می‌یابد. حیات سیاسی فعال بر مشارکت و فعالیت عناصر و گروه‌های مختلف اجتماعی استوار است. آن‌ها با نقد گرایش‌های تام‌گرا و یکسان‌ساز معتقدند که راز تحقق انسجام و همبستگی اجتماعی، تمرین رفتارهای مبتنی بر مدارا، هم‌پذیری، احترام به قواعد بازی سیاسی و تکریم الگوهای رفتاری تضمین‌کننده بقای حیات جمعی است (ر.ک: فولادوند، ۱۳۷۹؛ مک لنان، ۱۳۸۴).

در این روش براساس اصل اولویت و تقدم همیشگی حقوق جمعی و گروهی بر مصالح و منافع فردی، انسجام و همبستگی ملی از طریق کثرت در پرتوی اتحاد و تجمیع منافع پیگیری می‌شود. در این وضعیت ضمن محوریت‌یابی اصولی نظیر تضمین مساوات، برابری فرصت‌ها، مشارکت داوطلبانه و حق تبدیل اقلیت به اکثریت از طریق آرای عمومی دو سیاست در دستور کار قرار می‌گیرد:

الف. سیاست تفاوت (*Politics of Difference*) که بر اساس آن نظام سیاسی با تأکید بر تفاوت‌های بنیادین اکثریت با اقلیت، از آن‌ها می‌خواهد این تفاوت‌ها را پذیرفته و خود را با آن سازگار نمایند.

ب. سیاست شناسایی (*Politics of Recognition*) که بر اساس آن هویت اقلیت به رسمیت شناخته شده و بر همین اساس به مشارکت فراخوانده می‌شوند و در مقابل، اقلیت نیز به التزام به چارچوب ملی و رفتار در درون آن را گردن می‌نهند (افتخاری، ۱۳۸۳: ۹-۲۷۸). در توضیح ضرورت پذیرش تنوع فرهنگی سه دلیل اصلی را می‌توان عنوان کرد: دلیل ساده نخست این‌که فرهنگ‌های گوناگون ممکن است واجد ارزش‌هایی باشند که به سهم خود مهم بوده و در حقیقت به غنای کلیت جامعه می‌افزایند. دلیل دوم به سازمان اجتماعی و صورت‌های فرهنگی مربوط می‌شود که گروه‌های اقلیت از آن‌ها حمایت کرده و پشتیبانی عاطفی-اجتماعی، که حد واسط خانواده و دولت قرار می‌گیرد، را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. و بالاخره دلیل سوم این‌که قومیت می‌تواند عامل همبستگی در گروه باشد و به آن‌ها امکان دهد برای حفظ حقوق اعضای خود تلاش نمایند (رکس، ۱۳۸۰: ۱۸۰).

رسالت نظام‌های ادغام‌گرا، مبتنی بر این امر است که به صورت تدریجی و متناوب، وحدت و همبستگی‌های قومی را از طریق عضویت و مشارکت افراد در یک روند ملی مشترک تحقق بخشند. به نحوی که در این روند کلی، همه گروه‌ها و اجزای قومی مختلف با یکدیگر درآمیزند. در نظام‌های ادغام‌گرا، با همه افراد به صورت برابر رفتار می‌شود، دسترسی به مناصب رسماً توسط قواعد شایسته‌سالارانه مبتنی بر رقابت افراد تنظیم شده است و اعتقاد بر این است که این قواعد، سطحی از زمینه بازی و ایفای نقش را برای همه شرکت‌کنندگان فراهم می‌کند و به آن‌هایی که در این بازی، کارآمدی و شایستگی‌های بیشتری دارند، مزیت‌هایی اعطا می‌شود. فرض بر این است که این نوع نظام نسبت به ریشه‌های قومی بی‌تفاوت است، افراد را متفاوت در نظر نمی‌گیرد، کاری به رنگ پوست افراد ندارد و عدالت اجتماعی را با کارآمدی ادغام نموده است (Esman, 2004:185).

اولین انگیزه حکومت‌ها در روش عدم شناسایی قومیت‌ها، تلاش برای نادیده گرفتن نارضایتی‌ها و تقاضاهای اقوام و کنار گذاشتن آن‌ها از دستور کار عمومی و جمعی می‌باشد. حکومت از شناسایی و پذیرش نارضایتی‌ها و نیازهای اقلیت خود سرباز می‌زند و تنها در شرایط بحرانی و زمانی که با مخالفت‌های خشونت‌آمیز روبرو شود به نیازهای خاص آن‌ها توجه می‌نماید. با آشکار شدن این واقعیت که در نظر نگرفتن تقاضاها و نارضایتی‌های اقلیت‌ها، آن‌ها را ساکت نخواهد گذاشت، حکومت‌ها تلاش می‌کنند که به دلجویی و شناسایی نمادین آن‌ها مبادرت ورزند. اما این امر حکومت‌ها را به تغییر در خط مشی و تعدیل توزیع

رایج و مسلط منابع و قدرت به شکل یک روش مشخص، متعهد و مقید نمی‌سازد. روش کلاسیک شناسایی نمادین اقلیت‌ها در ایالات متحده آمریکا به این صورت است که ترتیبی برای انتصاب یا انتخاب یک عضو از قبل در نظر گرفته شده از اجتماعات اقلیت برای موقعیت‌های شغلی خوب مثل قضاوت در نظر گرفته می‌شود. به این امید که این روش شناسایی و احترام به آن‌ها سبب خواهد شد که علقه اعضای اقلیت‌ها به اجتماع خودشان کم شده و اعضای اجتماعات اقلیت را در راستای ایفای بخشی از مسئولیتی که به واسطه این عمل دوستانه فراهم آمده است، به انجام عملی خاص نظیر پشتیبانی در مرحله رأی‌گیری وادارد. تعیین روز تولد "مارتین لوتر کینگ" به‌عنوان یک بزرگداشت ملی به این معنا بود که به آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار نشان داده شود که قهرمانان آن‌ها، قهرمانان ملی هستند و افراد اعضای مورد احترام ملت آمریکا می‌باشند. اما با این همه، به مشکلات اقتصادی و اجتماعی‌ای که بخش عمده‌ای از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار با آن روبرو بودند، همچنان توجه نمی‌شود.

دو شکل از تکثرگرایی هویتی در جوامع امروزی دیده می‌شود: صورت اول تکثرگرایی مساوات‌طلبانه است که بر رعایت تساوی بین گروه‌های هویتی مختلف، حفظ استقلال فرهنگی و ساختاری آن‌ها و توازن قدرت سیاسی و اقتصادی در چارچوب پذیرش رقابت، کنش سیاسی بر پایه ضوابط مورد توافق و وفاداری به نظام سیاسی مبتنی است. بلژیک، سوئیس و کانادا کشورهایی هستند که از این الگو پیروی می‌نمایند. صورت دوم، تکثرگرایی غیر مساوات‌طلبانه است که در آن گروه‌ها، گرچه انفکاک و تمایز ساختاری و فرهنگی خود را همچنان حفظ می‌کنند، ولیکن سازماندهی قدرت در میان آن‌ها به میزان زیادی نامتناسب است. مضافاً این‌که تفکیک گروه‌ها و عدم مساوات، معمولاً توسط سیاست دولتی تجویز شده و جنبه داوطلبانه ندارد (مارجر، پیشین: ۱۶۱-۱۶۰). نژادپرستی، نابرابری در توزیع قدرت و منافع، تخصیص تمام یا بخش اعظم قدرت سیاسی و امکانات مادی به گروه مسلط از پیامدهای اعمال چنین سیاستی است. آفریقای جنوبی تا زمان فروپاشی رژیم آپارتاید در سال ۱۹۹۴، و سیاهان در ایالات متحده تا دهه ۱۹۷۰ نمونه‌ی بارز اجرای چنین خط مشی‌ای را به نمایش می‌گذاشتند.

جوامعی که متعهد به در پیش گرفتن سیاست ادغام و تلفیق شده‌اند، به‌رغم ترویج هویت ملی فراگیر، از تنش‌های ناشی از خصومت‌های قومی یا شوک‌های ناشی از خشونت قومی مصون نیستند. یوگسلاوی سابق نمونه بارز چنین امری بود که دچار از هم‌گسیختگی و فروپاشی شد. با این همه بیشتر منازعاتی که در میان جوامع قومی صورت می‌گیرد، از طریق فرایندهای غیر خشونت‌آمیز مثل انتخابات و مبارزات تبلیغاتی رقابتی مدیریت می‌شود.

سنگاپور نمونه مثبت چنین سیاستی است که توانسته است از طریق ایجاد ساز و کارهای انتخاباتی و مدنی بر تعارضات هویتی و قومی فائق آید. اما منتقدین این سیاست بر این باورند که اندیشه کثرت‌گرایی دلالت بر نظامی دارد که در آن هر عضو گروه هویتی خاص، باید تصویر متفاوتی از خود عرضه کند و این در حقیقت ممکن است موجب بروز تنش و ستیزش شود. در این حالت، هویتی خاص که مورد دفاع قرار می‌گیرد و یا برجسته می‌شود، ممکن است خصولتی ارتجاعی به خود گیرد و مسائلی لاینحل را پدید آورد. برخی دیگر از منتقدین با تلقی این سیاست به عنوان سیاستی دست‌ساز و اغواکننده (*manipulative*) معتقدند که در این تلقی، به نحوی ساده‌انگارانه هویت و هویت‌سازی صرفاً در انحصار دولت قلمداد می‌شود (رکس: ۲-۱۸۱). در حالی که هویت، فرایندی پیچیده، چند بُعدی و در معرض تحول است که از ابعاد و فضاها اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و به طور کلی غیر دولتی تاثیر و تأثیر می‌پذیرد.

۴. سیاست‌گذاری‌های هویتی و قومی در ایران

سیاست‌گذاری‌های هویتی و قومی در ایران مسئله‌ای جدید است که پیشینه آن بیشتر به دوران معاصر باز می‌گردد. براساس داده‌های تجربی و تاریخی، سیاست‌گذاری‌های هویتی و قومی در ایران معاصر را می‌توان به دو دوره اصلی تقسیم نمود: دوران پهلوی اول و دوم، و دوران انقلاب اسلامی.

الف. دوران پهلوی اول و دوم

دوران پهلوی‌ها را می‌توان در قالب اعمال سیاست یکسان‌سازی و در چارچوب سیاست ایجاد هویت یکپارچه ردیابی نمود. در سیاست‌گذاری‌های هویتی و قومی دوران پهلوی‌ها - به خصوص پهلوی اول - تمرکزگرایی وسیله تحقق مدرنیزاسیون و زمینه مشروعیت‌یابی ایدئولوژی ناسیونالیسم تلقی می‌شد. گفتمان دولت‌محور در این مقطع، اساساً گفتمانی وحدت‌طلب و یکپارچه‌نگر بود که هدف غایی آن فراهم نمودن چارچوبی نظری برای به وحدت رساندن جریان‌ها، گروه‌ها و دسته‌بندی‌های موجود در محدوده جغرافیایی خاص یا تابع حکومت و دولت بود (ر.ک: کچویان ۱۳۸۴: ۵۰-۳۹). این نوع ناسیونالیسم وحدت‌محور تلاش می‌نمود هویت‌های اولیه و از پیش موجود جامعه ایرانی را در قالب‌هایی نظیر هویت خانوادگی، ایلی، قبیله‌ای و طایفه‌ای به سطحی فراگیرتر یعنی در چارچوبی ملی تحویل نماید؛ زیرا آنچه که در این مقطع عنصر محوری تلقی می‌شد نه اندیشه حکومت قانون یا حاکمیت مردم، بلکه تحقق نوعی یگانگی ملی با محوریت شاه بود (Amuzegar, 1991: 140).

کوشش برای ایجاد یگانگی و یکپارچگی ملی حرکتی بود که ناسیونالیسم اروپایی پیش‌تر در قرن نوزدهم آغاز کرده بود. این ایدئولوژی با شور بی‌کرانی که نسبت به مفهوم ملت آفرید،

به بازخوانی تاریخ و کشف هویت یگانه ملی و نگارش تاریخ آن پرداخت. تنسيق ساختار یکپارچه ملی و دستگاه اداری، پلیس و ارتش، همچنین آموزش‌های سراسری ملی با زبان واحد فرصتی مغتنم برای از میان برداشتن همه نشانه‌های ناهمگونی زبانی، فرهنگی و اجتماعی و طرح هویت یگانه ملی بود. روزنامه‌ها، مجلات و تصنیف‌های عامیانه، مشحون از روح وحدت ملی با چشم‌اندازی برای در انداختن زمینه‌های دولتی قوی بود که بتواند علاوه بر فراهم نمودن معیارها و سنجه‌های واحدی در داخل، یارای مقاومت در برابر فشارهای بیرونی را نیز داشته باشد (Chehabi, 1993: 222).

در واقع این سیاست درصدد تأسیس هویتی سراسری از طریق تضعیف هویت‌های پراکنده و پاره‌پاره دوران پیش، حول محورهایی نظیر نزاع و رقابت ایلات و عشایر، فرقه‌های مذهبی و صوفیانه، و نزاع شیعه و سنی، حیدری و نعمتی بود. چنین هویتی با تأکید بر ناسیونالیسم ایرانی در چارچوب دولت ملی مدرن به عنوان هویتی فراگیر باید بر فراز همه هویت‌های مادون ملی گسترش یابد (احمدی ۱۳۸۳: ۳-۱۲۲). آرمان وحدت ملی که در این جا متأثر از تجربه یکپارچه‌سازی ملی در آلمان است، چنین می‌پنداشت که شرط تحقق ناسیونالیسم، در هم شکستن سازمان‌ها و نهادهای اجتماعات محلی و بازسازی آن‌ها در سطح ملی است. سرکوب طوایف لر در منطقه لرستان و به انقیاد درآوردن ایلات و عشایر، مورد تهاجم قرار دادن ایلات و عشایر کرد، سرکوب شورش بختیاری‌ها، در هم شکستن مقاومت ایلات بویراحمد و ممسنی، کشیدن راه‌آهن و خطوط مواصلاتی جدید، ایجاد نظام آموزشی واحد، نظام وظیفه اجباری و حتی پوشش یکسان نیز جملگی اقداماتی برای تحقق این هدف بودند.

متأثر از ظهور نگرش‌هایی در حوزه نظریه‌های سیاسی که با عطف نظر به جامعه مدرن غربی احساسات ناسیونالیستی را به عنوان بدیلی ضروری برای جایگزینی الگوهای پیشین وحدت و انسجام «جامعوی» (Societal) تلقی می‌کنند، از ظهور «الگوی سیاسی ناسیونالیسم» در عصر جدید سخن گفته می‌شود. در واقع، چنان‌که مانفرد هالپرن اشاره می‌کند واژه «Nation» که از ریشه «nascere» مشتق شده است به معنای تولد در فضای جدیدی از زندگی اجتماعی است که بر خلاف گذشته نه به معنای تولد در گروهی خویشاوند، بلکه موجودیت یافتن در متن عناصر همبستگی بخش جدید است (Halpern, 1970: 204).

بر این اساس، روشنفکران و نظریه‌پردازان ایرانی نیز متأثر از جریان گفتمانی غالب در غرب به باور رسیدند که آنچه که می‌تواند «تمام افراد ملت را بدون تفریق زبان و مذهب در زیر شهیر شهادت گستر خود جای دهد»، مفهوم ملیت است (ایران‌شهر، ۱۳۰۲: ۷۴). اما به‌رغم نگاه موسعی که در میان روشنفکران به مقوله ملیت و ناسیونالیسم وجود داشت، در گفتمان سیاسی حاکم، ناسیونالیسم حول محور شاه تعریف می‌شد نه وطن. در این تصور از ناسیونالیسم که از

آن به «ناسیونالیسم سلطنتی» (Ansari, 2003: 33) نیز تعبیر می‌شود، وطن‌پرستی و احساس ملیت بیشتر در قالب وفاداری به سلطنت معنا می‌یابد تا به کشور. به تعبیر دیگر، علاقه و تعلق ویژه‌ای که به عنوان هدف این نوع ناسیونالیسم ترویج می‌شد، در راستای اهداف مقام سلطنت و جایگاه شاه بود که به نحو بارزی در ارجحیت سلسله مراتبی شاه بر میهن در شعار «خدا، شاه، میهن» بازتاب می‌یافت. این نوع ناسیونالیسم بر خلاف ناسیونالیسم شکل گرفته در غرب که بر پایه آزادی فردی، انتخاب، قرارداد اجتماعی و انبساط جامعه مدنی معنا می‌یافت، با تأکید بر اراده‌گرایی و انبساط عرصه قدرت سیاسی، حوزه جامعه مدنی را به عقب رانده و مشارکت، آزادی و حق انتخاب در آن معنایی نداشت (ر.ک: انتخابی، ۱۳۷۱: ۲۶). «هیمل فریش» در تحلیل این وضعیت می‌نویسد:

«ناسیونالیسم پهلوی بیشتر به سمت نوعی میهن‌پرستی [افراطی] در نوسان بود، زیرا به‌جای آن‌که بر گرایش‌های آزادی‌خواهانه و قانون‌گرایانه در قالب یک سرزمین معین تأکید نماید، مبتنی بر وفاداری شخصی، سنتی، فرهنگی یا معطوف به نژاد بود. موج میهن‌پرستی در کشورهای نظیر عثمانی و ایران با گسترش و رشد نوعی ناسیونالیسم ارگانیک یا قومی (تورانیسم و آریایی‌گری) دنبال شد که خواهان ایجاد هویت مشترک و تحقق روحیه‌ای بنیادی از جمع‌گرایی بود، نه آن‌که به دنبال شکلی از حکومت باشد که حقوق آحاد شهروندان را تضمین کند» (فریش، ۱۳۸۳: ۴۳۳).

در چارچوب هویت ملی، هر ایرانی می‌بایست با هم‌وطنان خود احساس همبستگی و هم‌پایه‌گی هویتی کند و در عین حال با همسایگان دور و نزدیک خود در فراسوی مرزهای ملی احساس بیگانگی و غیریت داشته باشد. در این میان از آن جایی که به هیچ‌الگوی هویتی دیگری به عنوان هم‌عرض هویت ملی مجال بروز داده نمی‌شود، همه تعلقات هویت‌بخش دیگر باید رنگ ببازند و یا بی‌معنا شوند. در واقع، این الگو در صدد تأسیس هویتی سراسری از طریق تضعیف هویت‌های پراکنده و پاره‌پاره دوران پیش، حول محورهای نظیر نزاع و رقابت ایلات و عشایر، فرقه‌های مذهبی و صوفیانه، و نزاع شیعه و سنی، و حیدری و نعمتی بود. چنین هویتی با تأکید بر ناسیونالیسم ایرانی در چارچوب دولت ملی مدرن به عنوان هویتی فراگیر می‌بایست بر فراز همه هویت‌های مادون ملی گسترش یابد (احمدی، ۱۳۸۳: ۳-۱۲۲). سرکوب طوایف لر در منطقه لرستان، دستگیری شیخ خزعل و به انقیاد درآوردن ایلات تحت امر وی، مورد تهاجم قرار دادن ایلات و عشایر کرد، حذف رهبران عشایر قشقایی، سرکوب شورش بختیاری‌ها، در هم شکستن مقاومت ایلات بویراحمد و ممسنی، تخته‌قاپو کردن عشایر و ایلات، کشیدن راه‌آهن و خطوط مواصلاتی جدید، ایجاد نظام آموزشی واحد، نظام وظیفه اجباری و حتی پوشش یکسان نیز جملگی اقداماتی برای تحقق این هدف بودند.

ب. دوران انقلاب اسلامی

گفتمان هویتی اسلامی-شیعی توانست در فرآیند انقلاب اسلامی با برخورداری از ایدئولوژی اصیل و بومی، سازماندهی منسجم، فراگیر و رهبری امام خمینی (ره)، به‌عنوان گفتمان اصلی در متن کنش‌های هویتی معطوف به انقلاب قرار گیرد. تحقق چنین امری ناشی از تأکید بر مسائلی نظیر بازگشت به خویشتن، دعوت به خویشتن باوری، در انداختن مفهوم حرکت‌آفرین از مفاهیم شیعی، نفی غرب‌زدگی، نفی وابستگی و تلاش برای دستیابی به استقلال سیاسی بود که زمینه را برای مرکزیت یافتن این گفتمان فراهم آورد.

بر این اساس، آنچه زمینه را برای طرح هویت اسلامی به‌عنوان هویت مرکزی و کانون معنابخش در سیاست‌گذاری‌ها فراهم آورد، در انداختن وفاق و اجماعی هویتی بود که بر اساس آن نظام‌های باور و اعتقادات مشترک توانست اکثریت مردم ایران را در این زمینه با هم همسو نماید. در فرآیند انقلاب اسلامی، نوعی هم‌گرایی و تقارن بین نیازهای افراد به تغییرات و دگرگونی‌های نظری با مکتب اسلام وجود داشت که سرانجام در شکل یک انقلاب متجلی شد. در نتیجه، در فرآیند انقلاب اسلامی چهره‌ای از ائتلاف و اجماع سیاسی حول محور مفاهیم درون‌گفتمانی شیعی پدید آمد که به نحوی فراگیر همه گفتمان‌های هویتی دیگر را پوشش می‌داد و به‌عنوان گفتمانی برتر، اصیل، معتبر و فرهنگی همه ظرفیت‌های اجتماعی را در راستای ایجاد تحولی نو به کار می‌گرفت (ر.ک: نظری و سازمند، ۱۳۸۷).

در فرآیند انقلاب، مذهب، زبان گویای اراده و خواست عمومی شد و چهره‌ای خاص و متمایز به انقلاب بخشید که بر اساس آن مبنای اصلی سیاست‌گذاری هویتی، عناصر و مؤلفه‌های اسلامی - با محوریت امت - بود. نوعی نگرش «استعلایی - ارزشی» که با فراگذشتن از تفکیک‌ها و تمایزات خرد هویتی - در قالب‌های قومی، زبانی و ... - در صدد ارائه تصویر کلان در چارچوب امت‌محور با محوریت «هویت اسلامی - انسانی» بود. امام خمینی (ره) در بیانات مختلفی و در پاسخ به وقایعی نظیر بحران کردستان، درگیری‌های ترکمن صحرا، ناآرامی‌های آذربایجان، منازعات بلوچستان و ستیزه‌های خوزستان، توجه به «هویت اسلامی - انسانی» را مهم‌ترین راهکار حفظ و تداوم انقلاب اسلامی و به‌مثابه استراتژی بقای این انقلاب می‌داند. به نظر امام، هویت انسانی ما را با حمایت از اهدافی نظیر استقلال، خودباوری، اتکای به نفس، امید به آینده، عدم سلطه‌پذیری، حمایت از پیشرفت واقعی و مظاهر واقعی تمدن، نفی هرگونه تقلید غیرعقلایی از دیگران، نقد سنت‌های غیرعقلایی خودی، حفظ کرامت و ارزش‌های انسانی و ... می‌توان دید که خود زمینه هرگونه حرکت مستقل و تکاملی جوامع است (محرمی، ۱۳۸۳: ۸۶).

در دیدگاه امام خمینی (ره) ملی‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی چندان جایگاهی ندارد، بلکه اولویت با گرایش‌ها و احساسات و تعلق اسلامی می‌باشد. ایشان در این باره می‌فرمایند: «ملی‌گرایی، ملت ایران را در مقابل سایر ملت‌های مسلمین قرار می‌دهد» (الموسوی‌الخمينی، ۱۳۶۱: ۲۸۰). امام خمینی (ره) در خصوص نقش دول قدرتمند در امر ملی‌گرایی اظهار داشته‌اند:

«آن چیزی که آن‌ها اصرار رویش دارند این است که ما با هم مجتمع نباشیم، ما با هم برادر نباشیم. مسلمانان در هر جا که هستند، یک شکلش، با اشکال مختلفه، یک شکلش ملی‌گرایی، آن می‌گوید ملت فارس، او می‌گوید ملت عرب، او می‌گوید ملت ترک. این ملی‌گرایی که به این معنا است که هر کشوری هر زبانی بخواهد مقابل کشور دیگر و زبان دیگر باشد، این آن امری است که اساس دعوت پیغمبرها را بر هم می‌زند. تمام این مسائل، مسائل تفرقه‌افکن از این قدرت‌های بزرگ و شیطان‌های بزرگ است که بین ملت‌ها و بین افراد انسان‌ها می‌خواهند تفرقه بیندازند» (تیشه‌یار، ۱۳۸۰: ۲-۱۹۱).

در نگرش‌های هویتی جمهوری اسلامی، حقوق اقلیت‌های دینی و گروه‌های قومی نیز در سیزده اصل قانون اساسی شامل اصول هفت، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده، نوزده، شصت و چهار، صد و یک، صد و دو، صد و سه، صد و پنج، و صد و شش به صورت مستقیم و غیر مستقیم مورد توجه قرار گرفت. در این اصول بر آزادی اقلیت‌ها در انجام مراسم مذهبی و دینی، تعلیم و تربیت و احوال شخصیه، آزادی استفاده از زبان‌های محلی و تساوی حقوق همه اقوام و قبایل ایران تاکید گردید (مقصودی، ۱۳۷۹: ۱۳۷).

سیاست‌گذاری‌های هویتی در دهه اول انقلاب، متأثر از شرایط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دوره جنگ چندان مورد توجه جدی قرار نگرفت. در واقع، قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور در سال ۱۳۶۸ را می‌توان اولین سندی دانست که در آن به طور منسجم بر اهمیت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی - هویتی تاکید شده است. در این سند تقویت و توسعه ایران‌گردی و جهان‌گردی به‌عنوان زمینه تبادل تجربه و دانش و شناساندن میراث تمدنی و فرهنگ اسلامی و ایرانی و کمک به ارتقای سطح تفاهم و وحدت ملی و اسلامی معرفی شده است که این امر باید با حمایت، تشویق و سازماندهی مشارکت‌های عمومی و جذب و هدایت سرمایه‌های غیردولتی میسر می‌شد. در بند دوم این قانون با عنوان «رشد فضائل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقای کمی و کیفی فرهنگ عمومی جامعه» در ارتباط با هویت و همبستگی ملی چنین آمده است: «پرورش روحیه همبستگی ملی و احترام به قانون و ارزش‌های انقلاب اسلامی، حفظ قداست خانواده و تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری و مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی» (سازمند، ۱۳۸۶: ۷-۱۵).

در قانون برنامه دوم توسعه نیز مسائلی نظیر ضرورت آگاه ساختن جوانان نسبت به موارث غنی فرهنگی - اسلامی و ملی و مبارزه با روحیه حقارت و از خود بیگانگی در برابر غرب، تقویت حس خوداتکایی و اعتماد به نفس، احیاء و توسعه کرسی‌های اسلام‌شناسی و زبان و ادبیات فارسی در مجامع فرهنگی بین‌المللی، گسترش مبادلات فرهنگی و تلاش برای ایجاد شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی جهت گسترش برنامه‌های آموزشی، زبان و ادبیات فارسی و برنامه‌های فرهنگی برای خانواده‌های ایرانی و سایر مخاطبین در خارج از کشور مورد توجه قرار گرفت.

در قانون برنامه سوم توسعه نیز در فصل ۲۱، برخی از مواد به موضوع فرهنگ و تاریخ و به‌طور کلی به هویت ملی اختصاص یافت. در این قانون دین اسلام به عنوان یکی از مولفه‌های مهم تشکیل‌دهنده هویت ملی مورد تاکید قرار گرفته و بر سیاست‌گذاری فرهنگی و نقش سازمان میراث فرهنگی به عنوان نهاد متولی حفظ و نگهداری برخی از مولفه‌های تشکیل‌دهنده هویت ملی تاکید شده است.

در قانون برنامه چهارم توسعه کشور اولاً بخشی مجزا با عنوان صیانت از هویت و فرهنگ اسلامی - ایرانی در نظر گرفته شد، ثانیاً یک فصل به عنوان توسعه فرهنگی به بحث سیاست‌گذاری‌های هویتی و فرهنگی اختصاص یافت و ثالثاً به مولفه‌های تشکیل‌دهنده هویت ملی از جمله تاریخ، زبان و ادبیات فارسی، دین اسلام، میراث فرهنگی و نظایر آن پرداخته شد. اهمیت این قانون در ارائه راهکارهای اجرایی‌تر و دقیق‌تری برای تحقق صیانت از هویت و فرهنگ اسلامی - ایرانی بود. به نظر می‌رسد که مرحله به مرحله، با گذر از قانون اول توسعه به قانون چهارم توسعه کشور مولفه فرهنگ و هویت ملی تقویت شده و در کنار بعد مذهبی هویت، ابعاد ملی آن هم مورد توجه قرار گرفته است. در مواد ۱۰۶ و ۱۰۹ این قانون، بر وظیفه دولت بر حفظ و شناساندن هویت اسلامی - ایرانی و بهره‌گیری از عناصر و مولفه‌های هویت ایرانی به ویژه زبان فارسی تاکید شده است. در ماده ۱۱۳ نیز به وظیفه دولت در توسعه مفاهیم و نمادهای هویت اسلامی و ایرانی در ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و علمی و نیز تعامل اثربخش میان ایران فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و زبانی با رویکرد توسعه پایدار پرداخته شده است (سازمند، ۱۳۸۶: ۷-۱۵).

به طور کلی، در دومین دهه انقلاب، عطف نظر به سیاست‌گذاری‌های هویتی و قومی غنای بیشتری یافت. شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۱ سند مهمی تحت عنوان اصول سیاست فرهنگی کشور تصویب نمود که اصل پنجم آن، به تحکیم وحدت ملی و دینی با توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی و تلاش در جهت حذف موانع وحدت اشعار دارد. این شورا بعدها در سال ۱۳۷۶ اهداف و سیاست‌های کلی فرهنگی را در مجمعی تحت عنوان

هیئت منتخب شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد بررسی قرار داد و مسائلی نظیر تلاش در تبیین نقش محوری ولایت فقیه در حفظ و تحکیم یکپارچگی ملی، پیوند دادن فعالیت‌های فرهنگی و هنری قومی به فعالیت‌های ملی و سراسری به عنوان زمینه اصلی حفظ میراث فرهنگی اقوام و طوایف ایرانی، اصل تحکیم وحدت و همبستگی ملی در عین احترام به آداب و سنن محلی را مطرح کرد (حاجیانی، ۱۳۸۰: ۱۶۱). مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز در قالب مصوبه‌هایی در رابطه با گروه‌های قومی، مسائلی نظیر احترام به حقوق گروه‌های مختلف اجتماعی، قومی و توسعه زیربناهای مناطق مرزی را مورد توجه قرار داد.

۵- نتیجه‌گیری: راه‌کارهای مدیریت هویتی و قومی در ایران

وظیفه مدیریت منازعات قومی، فراهم ساختن شرایط همزیستی بین گروهی است که بیش از آنکه اجباری باشد، باید مورد توافق عموم قرار گرفته باشد. سامان‌دهی موفق مناقشه در یک جامعه چندقومی هنگامی حاصل می‌شود که الگوی غالب حل اختلاف، مشاجرات بین گروهی بر پایه چانه‌زنی و عمل متقابل باشد (سیسک، ۱۳۷۹: ۲۵). با عنایت به سیاست‌ها و راهبردهای گوناگونی که در تجارب مدیریت سیاسی جوامع مختلف مورد توجه قرار گرفت، این واقعیت هویدا شد که مدیریت صحیح تنوعات هویتی نیازمند در نظر گرفتن شرایط، ویژگی‌های تاریخی، حساسیت‌های احتمالی، اقتضائات و تقاضاهای شهروندان است. همچنین نمی‌توان به طور کامل شاهد اجرای الگوی واحدی از سیاست‌گذاری‌های هویتی بود، بلکه در عمل آمیزه‌ای از سیاست‌گذاری‌های متفاوت بسته به شرایط زمانی و مکانی به اجرا گذاشته می‌شود. در واقع همچنان که قبلاً اشاره شد، سیاست‌گذاری هویتی در هر نظام سیاسی تابعی از ماهیت نظام سیاسی، پایگاه اجتماعی نظام سیاسی در میان مردم، الگوها و آرمان‌های سیاسی-ایدئولوژیک، قوانین مدون و به‌ویژه قانون اساسی و غیر مدون و نهایتاً سیاست‌های عینی-عملی به اجرا گذاشته شده است. از این رو ضمن اذعان به مزایای نسبی ناشی از سیاست ادغام و کثرت‌گرایی ائتلاف‌ساز، نمی‌توان استدلال نمود که مدل بومی سیاست‌گذاری هویتی عیناً قابل وام‌گیری آنی است. در واقع، شایسته است سیاست‌گذاری‌های قومی و هویتی تلفیقی از الگوها و تجارب گوناگون را در خود داشته باشد تا بتواند نگاهی همه‌جانبه به ابعاد و زوایای مدیریت تنوعات هویتی داشته باشد.

ایران از جمله کشورهایی است که به واسطه تداوم سنتی و تاریخی همزیستی اقوام و فرهنگ‌های گوناگون، به رغم فراز و نشیب‌های گوناگون یکپارچگی و انسجام ملی خود را همچنان حفظ نموده است. مردم ایران در تجربه طولانی زندگی جمعی دارای حافظه تاریخی مشترکی هستند که در آن افتخارات و رنج‌های مشترک، شکست‌ها و موفقیت‌های بزرگ، شادکامی‌ها و تلخکامی‌های جانکاه (نظیر شکست ایران از روسیه و تحمیل معاهده‌های

ترکمانچای و گلستان)، و میراث غنی ایرانی-اسلامی قابل مشاهده است. خوشبختانه با تدبیرهایی که در سالیان اخیر در دستگاه‌های سیاست‌گذار به کار بسته شده است، شاهد تقویت بیش از پیش زمینه‌های اتحاد ملی هستیم. به رغم این، باید این امر را پذیرفت که حفظ وحدت و یکپارچگی هویتی مستلزم اتخاذ راهکارهایی خلاقانه و مدبرانه است تا با کاهش تعارضات برآمده از مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی فرصت‌های ساختاری لازم را برای بقای همبستگی ملی تضمین نماید. از این رو، برای تحقق چنین ایده‌آلی در ادامه راهکارهایی عینی-عملی پیشنهاد می‌گردد:

۱. سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرای تصمیمات در مناطق مختلف کشور مستلزم مطالعه عمیق ساختارهای این مناطق و نیز مطالعه مستمر و ارزیابی بازخوردها و نتایج اقدامات انجام شده و به کارگیری مؤثر آن‌ها در چرخه برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های آتی است. در این زمینه آنچه مهم است فهم زمینه‌های عملیاتی تصمیمات اتخاذ شده است تا با فراهم نمودن درک درستی از محیط عملیاتی، واکنش‌های احتمالی را پیش بینی و مدیریت نمود. اولویت‌گذاری اهداف و نیازها می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد. «گروه‌های اجتماعی دارای طیف مختلفی از نیازها می‌باشند که همگی آن‌ها از ارزش واحد و یکسانی برخوردار نیستند، به همین دلیل لازم می‌آید تا نخست فهرستی از عمده‌ترین نیازها تهیه گردد و سپس امکانات موجود در حوزه‌ای که از ارزشمندی و کارآمدی بالاتری برخوردار است، اولویت‌بندی و هزینه‌گرد» (افتخاری، ۱۳۸۳: ۱-۲۷۰).

۲. علی‌رغم نقش قابل ملاحظه عوامل خارجی نظیر دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی^۱ در تنظیم و همین‌طور ایجاد منازعات قومی، موضوع اصلی مدیریت منازعات قومی، همچنان در دست ساز و کارهای دولتی باقی‌مانده است. حکومت‌ها غالباً تلاش می‌کنند که صلح و نظم را حفظ کنند، اما روش‌های آن‌ها براساس ساختارها و دلایل خاصی که برای خود دارند، از قبیل الگوهای مدیریت منازعات، متفاوت از یکدیگر می‌باشد. از آنجایی که سیاست‌های قومی همیشه بحث‌برانگیز هستند، سوای در نظر گرفتن موقعیت و وضعیت حکومت، خشونت‌هایی که از سوی برخی گروه‌ها سر بر می‌آورند، همیشه به صورت یک مشکل بالقوه در نظر گرفته می‌شود. حفظ صلح در این وضعیت وابسته به دو چیز است: یکی مهارت‌های سیاسی مقامات رسمی حکومت برای مدیریت بهینه تنوعات در شرایط عادی و دیگری توانایی و اراده نیروهای تصمیم‌گیرنده برای پیگیری و اجرای نظم، به‌خصوص در زمانی که نظم سیاسی مورد تهدید واقع شده باشد.

۳. تلاش برای تأثیرگذاری و جهت‌دهی به نحوه شکل‌گیری هویت‌ها: هویت‌های گروهی و جمعی برساخته‌هایی هستند که تحت تأثیر هویت‌سازی‌های آگاهانه و ناآگاهانه قرار داشته و در شرایط مختلف اجتماعی ساخته می‌شوند. سیاست‌های هویتی متناسب از سوی نخبگان و اتفاق‌نظر میان آنان، دست کم در برخی زمینه‌های کلی، می‌تواند بر چگونگی رویارویی با مسائل هویتی و مدیریت هویت‌های نوظهور مؤثر باشد (سید امامی، ۱۳۷۹: ۶۵). «گروه‌های هویتی و قومی را باید از عناصر حتمی و ذاتی حیات پیچیده انسان‌ها ارزیابی کرد و تصور اینکه می‌توان جامعه کاملاً یکدست داشت را باید از ذهن سیاستمداران خارج ساخت» (افتخاری، ۱۳۸۳: ۲۷۶). در این راستا باید به روشنفکران و نخبگان جامعه اجازه فعالیت داده شود تا بتوانند به عنوان فعال‌ترین بخش فکری جامعه با استفاده از زمینه‌ها و شرایط بومی در جهت احیای هویت ملی مشارکت فعال داشته باشند.

۴. ایجاد اجماع هنجاری و قداست دادن به آن: تلاش برای ایجاد اشتراک در عقاید، آراء و دیدگاه‌های عمومی جامعه و پذیرش عملی شرایط موجود، تأکید بر ارزش‌های عام و مشترک، ایجاد رابطه طولی و عرضی میان خرده‌فرهنگ‌های محلی با فرهنگ ملی و انعطاف‌پذیری نسبی دولت ملی می‌تواند موجب ایجاد اجماع هنجاری در جامعه شود. آنچه در این میان می‌تواند بیش از همه مؤثر باشد پذیرش داوطلبانه قواعد زندگی جمعی، رعایت جایگاه هر یک از نیروها و گروه‌ها، تخصیص عادلانه منافع، ممانعت از فزون‌خواهی، بازتوزیع منصفانه منافع، تعدیل مطالبات شهروندان جهت دستیابی به زمینه‌های مشترک و اتخاذ مواضع میانه‌روانه‌تری است که امکان حصول به تصمیم‌گیری‌های قابل پذیرش فراهم شود.

منابع

۱. احمدی، حمید(۱۳۸۳) ایران: قومیت و ملیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۲. احمدی، حمید (۱۳۸۰) قومیت و قوم‌گرایی دینی در ایران: افسانه و واقعیت، چاپ سوم. تهران: نشر نی.
۳. اسمیت، آنتونی (۱۳۷۷) منابع قومی ناسیونالیسم، دفتر ترجمه فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش‌شماره اول، بهار.
۴. اشرف، احمد(۱۳۸۳) بحران هویت ملی و قومی در ایران، در: احمدی، ایران (هویت، ملیت و قومیت). تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه انسانی.
۵. افتخاری، اصغر (۱۳۸۳) اقلیت‌گرایی دینی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۶. افروغ، عماد (۱۳۷۹) خرده‌فرهنگ‌ها، مشارکت و وفاق، در: فرهنگ، سیاست و توسعه در ایران امروز، تهران: نشر دال.
۷. افشار، محمود (۱۳۰۴) «مطلوب ما وحدت ملی ایران»، آغازنامه آینده، ش ۱.
۸. الطایبی، علی(۱۳۸۲) بحران هویت قومی در ایران. تهران: نشر شادگان .
۹. انتخابی، نادر (۱۳۷۱) «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، نگاه نو، دوره ۲، شماره ۴.
۱۰. ایرانشهر، ۲۴ عقرب ۱۳۰۲، سال ۲، شماره ۳.
۱۱. ابراهیم حاجیانی (۱۳۸۰) «مسئله وحدت ملی و الگوی سیاست قومی در ایران»، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳، صفحات ۱۴۳، ۱۳۷-۱۷۷.
۱۲. شهلا باقری (۱۳۸۴) «به سوی یک رویکرد فرهنگی از انقلاب اسلامی»، پژوهشنامه متین، شماره ۲۷.

۱۳. بشیریه، حسین (۱۳۷۴) انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴) *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.
۱۵. تنسی، استفان دی. (۱۳۷۹) *مبانی علم سیاست*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران: نشر دادگستر.
۱۶. تیشه یار، ماندانا (۱۳۸۰) «نگاهی تاریخی به پدیده گوناگونی ملی - قومی در جهان اسلام» *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۹، ۲۰۰-۱۵۹.
۱۷. سیسک، تیموئی دی (۱۳۷۹) *تقسیم قدرت و میانجیگری بین المللی در منازعات قومی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۸. چلبی، مسعود (۱۳۷۲) «وفاق اجتماعی»، *نامه علوم اجتماعی*، جلد ۲، شماره ۳، شماره مسلسل ۶.
۱۹. چلبی، مسعود (۱۳۷۵) *جامعه شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظم اجتماعی*، تهران: نشر نی.
۲۰. حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۰) «مسئله وحدت ملی و الگوی سیاست قومی در ایران» *نامه انجمن جامعه شناسی ایران*، شماره ۳، صفحات ۱۳۷-۱۷۷.
۲۱. الموسوی الخمینی، امام روح الله (۱۳۶۱) *صحیفه نور*، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد ۱۲.
۲۲. دوربین، پاتریک و فرارو، توماس (۱۳۸۶) *مسئله همبستگی: نظریه ها و مدل ها*، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: تمدن ایرانی.
۲۳. رجب نسب، حمید (۱۳۸۴) *بررسی تئوریک توسعه، گوناگونی قومی و همبستگی ملی*، در: *همبستگی ملی ایران*، به کوشش داریوش قمری، تهران: تمدن ایرانی.
۲۴. رکس، جان (۱۳۸۰) «اقلیت های قومی و دولت ملی»، ترجمه محمدسعید ذکایی، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۲، شماره ۸.
۲۵. سازمند، بهاره (۱۳۸۶) *جایگاه هویت ملی در قوانین برنامه های توسعه کشور*، نگاه ملی، تهران: موسسه مطالعات ملی.
۲۶. سیدامامی، کاووس (۱۳۷۹) «میزگرد سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا به امروز»، *فصلنامه مطالعات ملی*، ش ۵.
۲۷. سیدامامی، کاووس (۱۳۸۵) «قومیت از منظر سیاست های هویت»، *دوفصلنامه دانش سیاسی*، سال ۲، شماره ۳.
۲۸. علوی تبار، علیرضا (۱۳۷۹) *ارزیابی بخش فرهنگ در برنامه های اول و دوم توسعه*، در: *فرهنگ، سیاست و توسعه در ایران امروز*، تهران: نشر دال.
۲۹. فریش، هیلل (۱۳۸۳) *خاورمیانه*، ترجمه هرمز همایون پور، *دایره المعارف ناسیونالیسم*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۳۰. فولادوند، عزت الله (۱۳۷۹) *خرد در سیاست*، تهران: طرح نو.
۳۱. قمری، داریوش (۱۳۸۴) *همبستگی ملی در ایران*، تهران: تمدن ایرانی.
۳۲. کچویان، حسین (۱۳۸۴) *تطورات گفتمان های هویتی ایران*، تهران: نشر نی.
۳۳. کنگ، استوارت آر (۱۳۸۰) *چارچوب توت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳۴. گودرزی، حسین (۱۳۸۵) *مفاهیم بنیادین در مطالعات قومی*، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۳۵. مارجر، مارتین (۱۳۷۷) *سیاست قومی*، ترجمه اصغر افتخاری، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش شماره اول.
۳۶. محرمی، توحید (۱۳۸۳) *هویت ایرانی - اسلامی «ما» در: هویت در ایران*، به اهتمام علی اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
۳۷. مرشدی زاد، علی (۱۳۷۹) «نخبگان آذری ایران، هویت ملی و منطقه ای»، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۴، صفحات ۱۷۵-۱۴۹.
۳۸. مک لنان، گرگور (۱۳۸۱) *پلورالیسم*، ترجمه جهانگیر معینی علمداری، تهران: آشیان.
۳۹. مقصودی، مجتبی (۱۳۷۹) «اندونزی: درس هایی از بحران همبستگی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال نخست، شماره ۴، صفحات ۱۴۸-۱۲۱.
۴۰. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰) *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه ها*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

۴۱. میلر، دیوید (۱۳۸۳) ملیت، ترجمه داود غرایق‌زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
۴۲. موسسه مطالعات ملی (بی‌تا)، پایدها و نبایدهای طراحی سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
۴۳. نظری، علی‌اشرف، سازمند، بهاره (۱۳۸۷) *گفتمان، هویت و انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴۴. یوسفی، علی (۱۳۸۴) روابط بین‌قومی و تاثیر آن بر هویت اقوام در ایران در: *همبستگی ملی در ایران*، به کوشش داریوش قمری. تهران: تمدن ایرانی.
۴۵. هیندس، باری (۱۳۸۱) *گفتارهای قدرت*، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: نشر شیرازه.
- 46- Amuzegar, Jahangir (1991) *The Dynamics of the Iranian Revolution*, New York: state University Press.
- 47- Ansari, Ali M. (2003) *Modern Iran Since 1921: The Pahlavis and After*, London: Langman.
- 48- Birkland, T. (2005) *An Introduction to Policy Process*, New York: New York University Press.
- 49- Brown, Michael E. (1993) *Ethnic conflict and International Security*, New Jersey: Princeton University Press.
- 50- Cochran, C. (1995) *Public Policy: Perspectives and Choices*, New York: MacGrawHill.
- 51- Esman, Milton J. (2004) *An Introduction to Ethnic conflict*, Cambridge: Polity Press.
- 52- Premdas, Ralph R. (2003) "Seizure of Power", *Nationalism and Ethnic politics*, 8/4, winter.
- 53- Relily, Bengann (2001) *Democracy in Divided society*, Cambridge: Cambridge University Press.